

آیین چرخ‌ریسون در فیروزآباد میبد یزد

حوا مهدوی



این کار کمکی به اقتصاد خانواده کنند و باری از دوش همسرشان بردارند.

وقتی هنوز ساعت و وسایل جدید نیامده بود، مردم با دیدن ستاره‌ها در آسمان می‌دانستند که چند ساعت از شب گذشته است. نام محلی یکی از ستاره‌ها «گزپرویز» بود که وقتی به میان آسمان می‌رسید نیمه‌شب بود. زمانی که به «چرخ‌ریسون» می‌رفتند با دیدن این ستاره به در خانه یک یک هم‌واره‌های خود سر می‌زدند و با آنها به نفر بعدی می‌پیوستند و به خانه‌ای که از قبل معین شده

تعاون و همکاری مردم در پیش‌بردن کارهای سنگین و سخت از جمله راهکارهایی است که ریشه در زمان‌های کهن این سرزمین دارد و مردم با این ابزار و با کمک هم، کارهایی را که به نیرو و حوصله زیاد نیاز دارد در کنار هم و با روحیه گرفتن از یاران، آسان‌تر و به موقع به پایان می‌رسانند.

در هر جمعی که چنین روحیه و رسمی وجود داشته باشد، اتحاد، وحدت، دوستی و پایداری خودنمایی می‌کند. واره، شیرواره، مرد به مرد و... از نام‌های محلی برخی از این نوع تعاون سنتی و همکاری است.

یکی از کارهایی که در زمان خود سخت و طاقت‌فرسا بود، رسیدن پنبه و پشم و تبدیل آن به نخ تابیده و یکدست برای بافتن پارچه مورد نیاز در اغلب شهرها و روستاهای کشورمان بود.

در فیروزآباد میبد یزد که در ده فرسنگی شهر یزد واقع شده، تا حدود بیست سال پیش در شب‌های بلند و سرد زمستان، خانم‌ها به «چرخ‌ریسون» می‌رفتند و با چرخ دستی پنبه زده شده را به نخ تبدیل می‌کردند تا با

بود وارد می‌شدند تا در آنجا راحت‌تر بتوانند بدون وجود
کودکان و اهل خانه به کار نخریسی پردازند.

هر کس چرخ خود را آماده می‌کرد و پنبه زده‌شده را
کنار دستش می‌گذاشت و با نام خدا شروع به کار
می‌کرد. برای اینکه در این جمع خواب و خستگی وارد
نشود و کار درست و کامل پیش برود، هر کس که شعر
و دوبیتی بلد بود با لحن مخصوص می‌خواند. البته هدف،
بیشتر ایجاد سرگرمی بود و چندان در پی درستی شعر و
آهنگ نبودند!

رفتم به سوی صحرا

دیدم سواری تنها

گفتم سوار کیستی!

گفتا سوار اسب سبز مصطفی

گفتم چه داری در بغل

گفتا کتاب پرغزل

گفتم بخوان تا بشنوم

گفتا ندارم در بغل

دست پنبه پای پنبه

پنبه ما الحمد و ساعت نکشه^۱

رفتم به در کعبه

مشتی بزدم بر حلقه

آواز جلیل آمد

گفت بنده چه می‌خواهی!

گفتم که محمد را

گفتا محمد در منبر است

گرداگردش عنبر است

۱. رسیدن آن به اندازه حمد و ساعت طول نکشد.

تاج نورش بر سر است

این اشعار و مثل‌ها سراینده مشخصی ندارند و چون

سینه به سینه راه سپرده، دست‌خوش تغییر و تبدیل نیز

شده‌اند ولی در قلب و روح و روان مردمان خانه کرده‌اند.

گاهی نوا شبیه آهنگی می‌شد که ساربانان می‌خوانند

و خواهان طی شدن راه‌های هموار و ناهموارند.

دو تا بلبل به دستم آشنا شد

یکی منشکل یکی منشکل‌گشا شد

یکی موسی شد و رفت در مناجات

یکی بر شاخه گل آشنا شد

نیت کردم که فردا روزه گیرم

سر و دست دلم فیروزه گیرم

به جان یوسف و عشق زلیخا

به غیر از تو دگر یاری نگیرم

گل دست مرا بستون و بو کن

میون هر دو زلفونت فرو کن

به هر جا که رسیدی من نبودم

برو با گل بشین و گفتگو کن

سر کوه بلن هیکل کنم من

تفنگ نقره را هی در کنم من

تفنگ نقره در آفتاب طلا شد

خبر اومد که یارم کدخدا شد

قبا آبی قبا ی لوبیایی

سفر کردی الهی زود بیایی

سفر کردی برای مال دنیا
که دیگر رفته‌ای دلشاد بیایی

ستاره سر زد و ماهش به دنبال
بزرگ قافله کی می‌کنی بار
بزرگ قافله هموار هموار
که یارم کودکه می‌مانه دنبال

انار میبیدی و سیب یزدی
سراغت می‌گیرم هر جا که هستی
نه اینجا بی نه آنجایی کجایی!
سراغت می‌گیرم هر کاروانسرای

بیا دلبر که رسم دلبری نیست
محبت‌های پیشین در دلت نیست
چرا امروز و فردا می‌کنی تو
چرا خون در دل ما می‌کنی تو

دو تا کفتر بودیم هریک به چاهی
پراکنده شدیم هریک به راهی
الهی خیر نبیند روزگارون
که جفت من گرفته در بیابون

سر کوه بلند آلاله کاشتم
میون آلاله سیبی گذاشتم

پسر ایرا^۱ میری سیبم نچینی
برای جان شیرینم گذاشتم

دوتا سرو روان بودیم بر هم
جدا گشتیم هر دو می‌خوریم غم
جدا گشتیم و داغ هم نبینیم
گل‌ها خرمن کنیم سایه‌اش نشینیم

کلاغ سرسیاه سوزن به سر کن
برو شهر غریب بابام خبر کن
اگر پرسه ز حال ما چه حاله
بگو زرد و ضعیف و چشم به راهه

کار خانم‌ها (چرخ‌ریسی) تا نزدیک اذان صبح ادامه داشت. هر کس به سهم خود غذا و یا خوراکی‌های مخصوصی مثل گله‌گیبا، آش گندم، شولی، لپوی شلغم می‌آورد و بساط چای همه روبه‌راه بود و نزدیک سحر همه دور سفره‌ای که پهن شده بود جمع می‌شدند و در کنار هم غذا می‌خوردند و به محض شنیدن الله اکبر اذان صبح به خانه‌هایشان برمی‌گشتند تا کسی آنها را نبیند. آنها چرخ را هم با خود به خانه می‌بردند تا در روز هم بعد از کارهای خانه چرخ بریسند. پنبه ور کردن^۲، موسه کردن^۳، موم و روغن زدن به چرخ و بند آن هم برای شب بعد لازم بود.

۱. ایرا: این راه

۲. پنبه را بعد از باز کردن به صورت فتیله دوک در آوردن.

۳. از هر چند دسته فتیله پنبه یک موسه درست می‌شود.

هر شب نوبت یک نفر بود که موسه‌های خود را به چرخ‌ریسون ببرد و بین بقیه به نسبت تقسیم کند. قرض‌دادن کار را «کشیده» یا «قرض‌ریسی» می‌گفتند و هر کس موظف بود سهمی را که به عهده گرفته تا اذان صبح برای هم‌واره آن شب بریسد.

گاهی در بین خانم‌ها مسابقه هم برای بیشتر درست کردن نخ برگزار می‌شد تا نخ‌ها زودتر برای تحویل به کارفرما یا تاجر آماده شود.

بعضی برای حاجتی که داشتند نذر می‌کردند تا در روز عید قربان گوسفندی قربانی کنند، بنابراین هر شب گلوله نخ‌ی زیادتر از سهم خود را کنار می‌گذاشتند و چند روز قبل از رسیدن عید قربان آنها را - که تعدادشان چشمگیر بود - می‌فروختند و گوسفندی می‌خریدند و نذرشان را ادا می‌کردند.

با نخ حاصل زحمت خانم‌ها چیزهای مختلفی می‌بافتند، مثل کیسه حنا که مشتری آن حناسابان می‌بند و یزد بودند. و هنوز هم بعضی‌ها کیسه حنا را با دست می‌بافتند، هرچند که ماشینی آن هم وجود دارد که البته جنس آن مرغوب نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی